

رضا ابراهیمی ۳۵ساله، کرسی سازی یکی از سنتی ترین و خاطره‌انگیزترین شغل‌های ایرانی را در یک مغازه ۱۵متری زنده نگه داشته است

سلطان خاطره‌های زمستان در خیابان بهار

لیلا کوچک‌زاده

جایی در حوالی خیابان بهار می‌توان مغازه‌ای پانزده‌متری را دید که به طور ویژه در آن کرسی می‌سازند. بیرون مغازه یک کرسی خیلی قدیمی گذاشته‌اند که خودشان آن را شناسنامه مغازه‌شان می‌دانند. کرسی از چوب گردوست و از روستایی از اطراف دامغان به نام،تویه‌دروار، آمده است که اصالت صاحب مغازه به آنجا برمی‌گردد. داخل مغازه‌اما پر از کرسی‌های چوبی در اندازه‌های مختلف است که روی هم تلنبار شده‌اند. اینجا لحاف کرسی هم پیدا می‌شود. هیتزهای برقی کوچک هم به ردیف توی قفسه چیده‌اند. خلاصه اینجا درحالی که موسیقی با صدای بلندی به طور معمول در حال پخش است، رضا ابراهیمی سی‌وپنج ساله که این حرفه را از پدرش به ارث گرفته، این روزها آچار و دریل به دست در حال ساختن کرسی است. طولانی‌ترین شب سال ما را به این مغازه‌گشاند تا ببینیم این شغل نوزده ساله خاطره‌انگیز در خانواده آقای ابراهیمی که اهالی محل به آن‌ها لقب سلطان کرسی‌سازی داده‌ اندچه مسیری را طی کرده است.

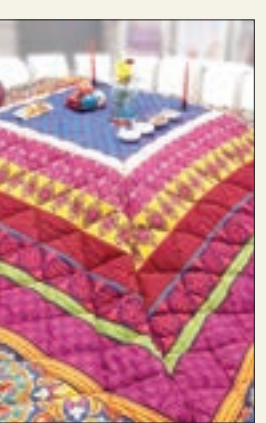


تصویر از مرحوم‌حسین ابراهیمی که شغل کرسی سازی را در خیابان بهار راه انداخت

● کرسی‌نثوبانی مناسب‌تر از چوبی ابراهیمی، یک‌جوان‌امروزی‌سرحال‌است که معمولاً در شادترین و باحوصله‌ترین حالت ممکن جواب مشتری‌هایش را می‌دهد. تا شب، بارها و بارها، از ابعاد مناسب کرسی و لحاف برای خانه‌های آپارتمانی و اینکه کرسی‌نثوبانی از چوبی مناسب‌تر است، به مشتری‌ها توضیح می‌دهد. یک‌لحظه‌نمی‌نشیند و با دریل و آچار آلن، مشغول میخ‌کوب کردن پیچ و پایه‌های کرسی‌های تاشو، چمدانی یا گُم و زبانه‌دار(سنتی) در همان فضای کوچک مغازه‌اش است. می‌گوید: «وقتی جایی می‌روم و می‌پرسند شغلت چیست؟ کارتم را بیرون می‌آورم که رویش نوشته است، کرسی شب‌چله. دوباره می‌پرسند، خوب این چی هست؟ می‌گویم ما تولیدی کرسی داریم.»

می‌خندند و می‌پرسند مگر کسی الان کرسی هم می‌خرد. تنها جواب هم این است که بله می‌خرند. این‌را که می‌گوید به شب‌چله‌اشاره می‌کند: «فروشان نزدیک به شب‌چله می‌ترکانند. بعد، تا ۱۰ روز کار را متوقف می‌کنیم.» می‌خندد و با اعتماد به نفسی مثال‌زدنی می‌گوید: «مردم که شب‌چله مهمانی می‌روند، از آنجا که احتمالاً کرسی‌های ما را می‌بینند، لحاف کرسی را کمی بالا می‌زنند و مَهرمان را روی پایه‌اش می‌بینند و بعد به مازنگ می‌زنند و دوباره سفارش‌های ما شروع می‌شود،» اما تعداد تولید کرسی‌های نثوبانی آن‌ها از چوبی‌ها بیشتر است. توضیحش را هم این‌گونه می‌دهد: «چوب برای حرارت مستقیم ساخته نشده است. یعنی وقتی سقف کرسی از پایین حرارت می‌بیند، الوارها از هم‌باز می‌شود و شمای مشتری اولین چیزی که بگوید این است که چقدر بد تولید شده است. ولی این دست من نیست. این از خاصیت چوب است و گونه‌اش هم فرقی نمی‌کند.»

او این را هم اضافه می‌کند که هوای مشتری را دارد و آن مدلی را که به دردشان می‌خورد، به آن‌ها معرفی



لحاف کرسی

لحاف کرسی‌های قدیمی خیلی بزرگ بودند و معمولاً چهار در چهار متر، چون تعداد بچه‌ها زیاد بود و همه زیر کرسی جا نمی‌شدند، بنابراین لحاف را بزرگ‌تر می‌گرفتند که همه گرم شوند. حرارت آن قدر زیاد بود که گرما به همه می‌رسید.

به خلق کردن چیزها داشت. از همسایه‌ها هم که بپرسید اولین چیزی که درباره او می‌گویند این است که بابات میخ‌بُود. همه نوع کار فنی از دستش برمی‌آمد، اما در زمینه کارهای برقی سلطان بود.»

خودش می‌گوید: «اما چی شد بابام کرسی‌ساز شد. من و بابا هر دوتا حسابداری خونديم، البته من يك دقيقه هم حسابداری کار نکردم، اما بابا از سال ۸۲ تا ۹۴ که فوت شد، یکوب هیتز کوچک باشد. مثلاً کرسی چمدانی که آن را برنشان می‌داند، طوری طراحی شده که به طور کامل جمع می‌شود و در جعبه‌ای چوبی قرار می‌گیرد. آچار آلن هم توی جعبه هست تا مشتری‌ها بتوانند خودشان کرسی‌های نمونه‌چمدانی را سر هم کنند. این چمدان‌های چوبی بزرگ آن قدر هیجان‌انگیز است که آدم را به یاد

فیلم جومانچی و آن جعبه‌چوبی جادویی پرماجراجیش می‌اندازد. آن‌ها کرسی‌های مستطیلی هم تولید می‌کنند و رضا مدعی است که این مدل ابداع خودشان است.

در این باره توضیح می‌دهد: «خیلی‌ها استفاده از کرسی را دوست ندارند. یا اصلاً توی خانه‌شان جا ندارند یا اینکه نمی‌خواهند خیلی هزینه کنند. کرسی‌های مستطیلی که در انتهای تخت قرار می‌گیرند، ویژه آن‌هاست. این مدل کرسی دیگر به لحاف نیازی ندارد و همان لحاف تخت برایش کافی است.»

● ساخت هیتز با حلب روغن نباتی اما این نه یک شغل خانوادگی خیلی قدیمی در خانواده ابراهیمی است و نه به رشته رضا که حسابداری است، مربوط می‌شود. بلکه داستان آن برمی‌گردد به ۱۸ سال پیش که پدر رضا، مرحوم غلامحسین ابراهیمی در زیرزمین خانه پر از ابزارشان، یک هیتز و کرسی دستی برای آرام کردن درد پای همسرش ساخت. کرسی‌ساز جوان خیابان بهار تعریف می‌کند: «بابا رئیس حسابداری بیمارستان دکتر شیخ بود، اما علاقه زیادی

به پدرش بوده است. رضا ادامه می‌دهد: «کارمان که گرفت ۳۵۰۰ کرسی و هیتز هم در سال می‌ساختیم؛ البته دیگر با دستگاه. مغز متفکر همچنان بابا بود. او به ما یاد داد کار درست، مشتری می‌آورد. البته او کار درست به مردم تحویل نمی‌داد. کار عالی تحویل می‌داد. ما هم سعی کردیم کارش را بزرگ کنیم.»

آن‌ها حالا خودشان را احیاکننده کرسی در ایران می‌دانند و مدعی اینکه، هیتزهایشان تا آخر عمرتان خراب نمی‌شود، البته همین اعتبارشان موجب شده وقتی مشتری‌های قدیمی یا محلی داخل مغازه می‌آیند، حتی اگر به اندازه پرسیدن سؤالی کوچک از لایِ در باشد، همان اول بگویند: «خدا پدرت را رحمت کند...»

● پیکان وانت پر زلمیو در خیابان‌های مشهد از آنجا که این شغل خاص است، هر چه مربوط به این شغل هم‌هست خاص جلوه می‌کند. مثلاً داخل مغازه آقای ابراهیمی، مجموعه‌ای از هیتزهای قدیمی را در یک قفسه می‌بینید. اسمش را گذاشته‌اند؛ موزه. یک طرف این موزه، هیتزهای کوچک ساخت خودشان است که مدعی‌اند کم‌مصرف‌است و خراب‌نشدن. تعدادی لحاف هم پشت پنجره گذاشته‌اند که دوزنده‌آن‌ها هم آدم‌های خاصی در مشهد هستند. اومی‌گوید: مشتری‌هایمان وقتی کرسی سفارش می‌دهند، لحاف را هم از خودمان می‌خواهند. ما هم می‌سپریم به ملکی‌های لحاف‌دوز در خیابان عدل خمینی که اعتبارشان بالاست و یک سانت هم خطا نمی‌کنند، اما خاص‌تر از همه این‌ها یک پیکان وانت سفید پر زلم‌زیموست که احتمالاً شما هم آن‌را در خیابان‌های مشهد دیده‌اید. اسم این راهم پیشانی سفید گذاشته‌اند؛ چون به گفته آقا رضا خیلی‌ها در مشهد آن‌را می‌شناسند و دیده‌اند و البته برایشان حکم تبلیغات سیار شهری دارد. این هم فکر



عکس: سمان صفایی‌شهرآر

پدرش بوده است.

رضا می‌گوید: «سال ۸۱، بابا برای تبلیغات و البته به ذوق آوردن مردم، یک کرسی در ابعاد ۶۰ در ۶۰ روی تاج پیکان وانتمان می‌گذاشت. زیرش هم یک هیتز نصب کرده بود که داخلش چراغ چشمک‌زن داشت و با برق ماشین روشن و خاموش می‌شد. چراغ‌ها مثل دوتا شمع روشن پر نور بودند و وقتی ماشین در خیابان می‌گشت، این را به ذهن می‌آورد که این کرسی با شمع روشن است، البته شهرداری ایراد گرفت و کرسی را جمع کردیم، ولی پیکان وانت همچنان با آن نوشته‌های قرمز کار تبلیغات را برای ما انجام می‌دهد.»



چهار پله کرسی

کرسی چهار پله دارد یعنی چهار طرف، قسمتی که بزرگان می‌نشستند، بالای کرسی یا پله بالای کرسی بود که تکیه‌گاهش هم دیوار بود و ویژه بزرگان و مهمانان. اما جایی که بچه‌ها می‌نشستند، تکیه‌گاه نداشت.



خاطرات موسید کر ده‌های مشهد قدیم پر از مرور بازی‌هایی است که حالا دیگر از آن‌ها یک نام مانده و بس

سرگرمی شب‌های بلند زمستان



گروه تاریخ و هویت | فکر کردن به کوچه‌های خاکی که آفتاب عصرگاهی روی زمینش کش آمده، نور از شانه دیوارهایش پایین می‌افتد و صدای خنده و ولوله بچه‌ها مثل گوشواری به گوشش آویخته، آن قدر شیرین است که احوال آدم را توت می‌کند. این را موسپید کرده‌هایی که حالا ناچارند هر روز پشت‌خم‌شده، ابروهای گرهِ کرده و قامت مچاله جگر گوشه‌هایشان را ببینند که پای میز رایانه یا تلفن‌های همراه هوشمند، مدام با داده‌های صفرویکی در جنگ‌اند، بهتر درک می‌کنند؛ نسلی که تقریباً با لذت بازی توی کوچه، داشتن بچه‌محل و هم‌بازی بیگانه و به‌شدت انفرادی شده‌اند. شاید همین مهم هم سازمان یونسکو را وا داشته تا برای نسل قرن بیست‌ویکم، روزی را با عنوان «روز جهانی کودک و هفته بازی‌های گروهی» در تقویم سیاه‌کند. روزی که در تقویم ایرانی با اولین روز زمستان مصادف است. همین موضوع هم سببی شد تا در سط‌های بعدی از چند بازی قدیمی مشهد بگوییم. بازی‌هایی که به دودسته تابستانی و زمستانی تقسیم می‌شده‌اند.

● لامکاروسی

«لامکابازی»، «توپ، زنجیر، پله»، «حراز کبیدی»، «مازولاق» و «بارون بارون ما»، تعدادی از بازی‌های رایج قدیمی است که این روزها دیگر در خاطرات موسپید کرده‌های مشهد زنده است. لامکا را قدیمی‌هاین‌طور تعریف می‌کنند: «بازی‌های فصول سرد از آنجا که کنج خانه‌ها یا پستوی قهوه‌خانه‌ها انجام می‌گرفتند، به فضا یا امکانات کمی نیاز داشتند، اما بازی‌های ایام گرم سال چون استقامتی بودند. فضا، نفرت و انرژی بیشتری می‌طلبدند. «لامکا، یک بازی وارداتی و مخصوص ایام بهار بود که توسط مهاجران ایرانی تبار ساکن در روسیه تزاری، پس از انقلاب ۱۹۱۷ و بازگشتشان به وطن باب شد. لامکا درواقع تکه‌ای دایره‌شکل از پوست گوسفند بود به قطر هشت سانتی‌متر که زیر آن یک تکه سرب ۱۰ گرمی مثل دکمه می‌دوختند و با پای راستشان به هوا پرتاب می‌کردند. به این حرکت، لامکا‌زدن می‌گفتند و تعداد زدن آن هم به روسی شمارش می‌شد. لامکا نوع دیگری هم داشت که در آن به‌جای پای راست از پای چپ استفاده می‌کردند و به آن «سی‌ساج» می‌گفتند.»

● بارون یارون ما

«یارون، یارون ما»، یکی از این بازی‌ها و درواقع یک مسابقه هوش بود که شب‌هنگام انجام می‌شد، به این صورت که دواگروه مساوی چندنفره (۵ یا ۶ نفر) زیر نوراندکی با فاصله از یکدیگر می‌نشستند، در حالی که هر کدام از این دو گروه سرپرست یا به اصطلاح اوستایی داشتند. در ابتدا اوستای یکی از گروه‌ها به سرپرست گروه دیگر می‌گفت: «یارون، یارون ما، و او در پاسخش جواب می‌داد که: «لب، لب، دربون ما»، سپس نام یک شی یا میوه یا حیوان از سوی یکی از گروه‌ها در نظر گرفته می‌شد که گروه دوم با سؤال درباره جنس، اندازه، قیمت، رنگ، بو... باید تلاش می‌کرد پاسخ صحیح را بدهد. وقتی گروه به پاسخ درست می‌رسید، اوستای گروه مقابل با گفتن جمله «خر در خر، جواب را تأیید می‌کرد. سپس گروه برنده می‌پریدند و پشت افراد گروه بازنده سوار می‌شدند و از آنان کولی می‌گرفتند.

● توپ، زنجیر، پله

اما همین که به اصطلاح تیر آفتاب تیز و فصل‌های سال گرم می‌شد، نوع بازی‌ها هم تغییر می‌کرد. در واقع آغاز تابستان که مکتب‌خانه‌ها و مدارس تعطیل بود، بازی‌های دیگری شایع و رایج می‌شدند که «توپ، زنجیر، پله، یکی از آن‌ها بود. این بازی شبیه بیسبال آمریکایی‌ها، ولی بدون توپ بود. به این صورت که دواپاره آجر را روی هم می‌گذاشتند. بعد یک تکه‌چوب تقریباً ۲۵ سانتی‌که به آن «لو» می‌گفتند را روی آن قرار می‌داد، سپس با چوب بزرگ‌تری که «چمبه» نامیده می‌شد، زیر لو می‌زدند. گروه رقیب باید لو را پیش از افتادن روی زمین، می‌گرفتند، والا بازنده بودند. اگر لو روی زمین می‌افتاد فرد بازنده باید یک دور، گرد زمین گشته و به سر جای خودش بازمی‌گشت تا بازی دوباره شروع شود.

● حراز کبیدی

«حراز کبیدی»، یا «حراز که بودی» هم بازی شبانه تابستان بوده که بین دو گروه مساوی چهار تا پنج‌نفره و حتی بیشتر انجام می‌شده است. در این بازی که همان کبدی امروز است و هنوز میان هندی‌ها و پاکستانی‌ها رایج است، خطی میان دو گروه روی زمین کشیده می‌شود، بعد یکی از اعضای گروه اول لبه این خط می‌ایستد، نقش عمیقی می‌کشد و در حالی که یک‌نفس می‌گوید «حراز که بودی که بودی که بودی»، می‌دود میان جمعیت گروه دوم. دست این فرد به هرکسی که می‌خورد، آن فرد بازنده و باید از بازی خارج می‌شد. گروه دوم هم باید تلاش می‌کرد حراز را دوره و محاصره کند و اجازه ندهد به لب خط بازگردد. اگر حراز محاصره می‌شد، خودش را روی زمین می‌انداخت و سعی می‌کرد دست خود را به خط برساند تا گروهش بازنده نشود. حراز کبیدی، علاوه‌بر بازی در شمار ورزش‌ها هم قرار می‌گیرد، چون سبب بهتر شدن عملکرد ریه و سلامت بدن می‌شود.

● مازولاق بازی

«مازولاق»، اما تکه‌چوبی بود که خراط‌ها به‌شکل مخروط می‌تراشیدند، نخ‌ی به طول یک متر دور آن می‌پیچیدند و کف آن هم میخی آهنی می‌کوبیدند. مازولاق‌باز، مازولاق را محکم به زمین می‌زد و هم‌زمان نخ آن را می‌کشید تا بچرخد. مدت و شدت چرخش مازولاق تعیین‌کننده برنده و بازنده‌شدن فرد یا افراد بوده است. این بازی شکل دومی هم داشت که در آن مازولاق هر کسی هنگام چرخیدن می‌توانست مازولاق باقی بازی کنندگان را از دور خارج کند، برنده و صاحب همه مازولاق‌های توی گود می‌شده است. گویا درمقابل این مازولاق‌ها، مازولاق‌های دیگری مشهور به «مازولاق گاوی» هم بوده‌اند که به تعداد کم و برای‌کنده‌لات‌ها، اسمی‌ها و بن‌بهادرها و افراد قوی‌بنیه تراشیده می‌شده و بیشتر حکم روزآزمایی داشته است. مازولاق گاوی شبیه یک گوشت‌کوب چوبی بوده که اطرافش سوراخ‌هایی داشته است. نخ بلندی هم دور آن تابیده می‌شده که هر وقت آن را می‌کشیدند، هوا در سوراخ‌های روی بدنه مازولاق جریان گرفته، صدایی سوت‌مانند ایجاد می‌کرده است. این بازی‌ها و بسیاری دیگر با سرد شدن هوا، کم‌کم به پستوی خانه‌ها و کنج قهوه‌خانه‌ها کشیده می‌شدند و جای خود را به «گل یا پوچ» و «گرته‌بازی» می‌دادند.